|  |
| --- |
| **همزیستی مدارا و گفتگو در قرآن** |
| **مقاله 5**، [دوره اول، پیش شماره سوم](http://hablolmatin.dmsonnat.ir/?_action=article&vol=1&issue=34&_is=%D8%AF%D9%88%D8%B1%D9%87+%D8%A7%D9%88%D9%84%D8%8C+%D9%BE%DB%8C%D8%B4+%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87+%D8%B3%D9%88%D9%85%D8%8C+%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87+1-202+%28%D9%BE%D8%A7%DB%8C%DB%8C%D8%B2+1391%29)، پاییز 1391، صفحه 71-93 XML |
| نوع مقاله: پیش شماره سوم |
| **نویسندگان** |
| [ماموستا محمد شاورانی](http://hablolmatin.dmsonnat.ir/?_action=article&au=232&_au=%D9%85%D8%A7%D9%85%D9%88%D8%B3%D8%AA%D8%A7+%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF++%D8%B4%D8%A7%D9%88%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C)  |
| نماینده سابق مجلس شورای اسلامی |
| **چکیده** |
| در مقاله حاضر به بررسی، دسته­بندی و تحلیل آیاتی از *قرآن* کریم که در موضوع گفتگو و مداراست، پرداخته می‌شود. این مقاله شامل سه بخش اصلی است، ابتدا اصول و روش گفتگو در *قرآن*؛ سپس اخلاق گفتگو در *قرآن*؛ و سپس بخش آخر مدارا از دیدگاه *قرآن* بررسی می­شود. در بخش اول اموری چون: مجادله و بحث احسن، ارائه برهان، حق جویی و پرهیز از ظن و گمان، شجاعت و استماع سخن دیگران مطرح شده است. در بخش دوم به رعایت اخلاص و تقوی، رعایت کرامت و ادب، تواضع و پرهیز از تکبر، صبر و گذشت، حفظ آرامش و نرم خویی، پرهیز از تهمت و الگوگیری از سیره نبوی پرداخته شده است. در بخش سوم و پایانی، به اموری که در *قرآن* در راستای ایجاد مدارا و همدلی است، پرداخته می­شود؛ شامل اموری چون: نفی تعصب و خشونت، مدارا و عقل جمعی، مدارا و اخوت، مدارا در توجه به مشترکات.  |
| **کلیدواژگان** |
| [قرآن](http://hablolmatin.dmsonnat.ir/?_action=article&kw=8&_kw=%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86)؛ [گفتگو](http://hablolmatin.dmsonnat.ir/?_action=article&kw=108&_kw=%DA%AF%D9%81%D8%AA%DA%AF%D9%88)؛ [مدارا](http://hablolmatin.dmsonnat.ir/?_action=article&kw=38&_kw=%D9%85%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%A7)  |
| **اصل مقاله** |
| **http://hablolmatin.dmsonnat.ir/data/habl/news/hablolmatin/per03/5.pngمقدمه**در *قرآن* به آیات مختلفی در مورد بحث و گفتگو در کنار تحمل و مدارا برمی­خوریم. *قرآن* به عنوان پیام و ابلاغ الهی به پیامبر اسلام(ص) نازل گشته و در محیط دیالکتیک (Dialectic) یعنی جدلی و گفتمانی واقع گرفته و در نتیجه اساس آن بر مبنای منطق و گفتگو بوده است. یعنی در گفتگو و بحث با محیط نزول خود بوده است و در پی حوادث و اتفاقات آیات نازل می­شده است؛ دین اسلام که بر محوریت *قرآن* کریم شکل گرفته است، در سرزمینی نازل گشت که عقب افتاده و فاقد غنای علمی و فرهنگی بود. اما در مدت زمان نه چندان طولانی نه در شبه جزیره بلکه در اطراف و اکناف آن به سرعت گسترش یافت. پس قطعی است که این کتاب مقدس دارای معیار گفتگوی مخصوص به خود است. مبنای  اکثر گفتگوها براساس هواهای نفسانی است؛ به همین دلیل اکثر آنها به درگیری و نزاع تبدیل می‌شود. وقتی ابتدای گفتگو با نیت غیر الهی شروع می­شود نتیجه آن هم نمی­تواند امیدوار کننده باشد. چنین افرادی توانایی شنیدن سخن دیگران و پذیرش حقیقت را ندارند؛ زیرا نفس بر آنها حاکم است. اما سؤال اینجاست آیا *قرآن* زمینه لازم را برای ایجاد گفتگوی منطقی بین مسلمانان ندارد که منجر به نزاع نشود یا پیروان اسلام به آن بی­توجه هستند و آیا منطق گفتگوی قرآنی خشونت محور است یا رحمانی؟ اخلاق مطرح شده در *قرآن* چه نقشی در گفتگو دارد؟ و جستجوی حقیقت در گفتگو می­تواند همراه رعایت اخلاق و مدارا و توجه به اشتراکات به جای اختلافات باشد؟ *قرآن* مبنای گفتگو با اهل کتاب و مشرکان را هم ارائه کرده چه رسد به میان مسلمانان. آیا اگر اساس دعوت اسلام بر منطق شدت و سختی بود، می­توانست به سرعت گسترش یابد؟ تأکید قرآنی به بحث رعایت اخلاق، توجه به مشترکات و رعایت اصول علمی برای رسیدن به حقیقت است. اخلاق شامل حوزه وسیع و ظریفی است. گفتگوی اخلاق محور، ضامن رعایت ادب و احترام به دیگری و نتیجه آن ایجاد محبت و برادری بین آنها و گفتگوی صمیمانه و مانع اختلافات خانمان سوز است. ضرورت طرح این مسئله فقدان توجه به گفتگوی حسنه و مدارای اسلامی در میان اکثر مسلمانان است؛ که نتیجه آن ایجاد منازعات و اختلافات فراوان در میان مذاهب اسلامی است. بررسی آیات نشان می­دهد که *قرآن* کریم اهتمام جدی به مدارا در گفتگو دارد. روش حل مسئله بر مبنای بررسی آیات مرتبط با گفتگو و مدارا در *قرآن* و تحلیل و دسته­بندی آنهاست.**1. اصول و روش گفتگو در قرآن**روش گفتگو از اصول خاصی برخوردار است که براساس آن می­توان به نتیجه منطقی و درست گفتگو امیدوار بود.**1-1. جدال احسن**مجادله به معنی بحث و استدلال کردن است. در *قرآن* به پیامبر دستور داده شده که با بهترین نحو گفتگو، با حکمت و موعظه حسنه و نیکوترین حالت دعوت به حق کند، پاسخ دادن و دفع کردن و قانع کردن هم باید چنین باشد: «**ادْعُ إِلَى سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ**» (نحل، 125)؛ ‏«(ای پیغمبر !) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن‌؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلاّنه و آگاهانه، و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است). بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند». چیزی که هست این است که خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم مقید به «**الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»** نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند و بعضی از جدالها حسن و بعضی دیگر احسن و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند وگرنه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی­کرد. واعظ باید به آنچه وعظ می­کند خود متعظ باشد و در وعظ خود حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد و اگر از راه جدال دعوت می­کند باید از هر سخنی که خصم را بر دعوتش تهییج می­کند و او را به عناد واداشته و بر غضبش بیفزاید بپرهیزد و نیز از بی­عفتی پرهیز کند (طباطبایی، 1385ش، ج12، صص534-536)؛ حتی بدی را باید به نیکویی پاسخ داد: «**ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَصِفُونَ**» (مؤمنون، 96)؛ «‏(به کار دعوت خویش ادامه بده و خصال) بد (ایشان) را با (خصال) نیک (خود) و (سخنان) نامطلوب (آنان) را با بهترین (منطق) پاسخ بگو. ما کاملاً از چیزهایی که (درباره تو و دعوت تو) می‌گویند، آگاهیم»؛ در بحث با اهل کتاب: «**وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آَمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَأُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُکُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**» (عنکبوت، 46)؛ «با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرم­تر و آرام­تر و به قبول نزدیک­تر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسّل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدّت و حدّت در مقابله با آنان بلامانع است). بگویید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم (که *قرآن* و *تورات* و *انجیل* است). معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمان­بردار او هستیم». یک معنی دفع احسن این است که نتیجه آن موجب ایجاد محبت و گرمی می­شود: **«وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ**» (فصلت، 34)؛ «نیکی و بدی یکسان نیست. (هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد».**1-2. ارائه برهان**هر ادعایی نیاز به ارائه برهان دارد، ادعای بدون برهان قابل قبول نیست، خداوند چندین بار به این امر اشاره می­کند و برای مسلمانان الگوسازی می­کند: **«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ»** (بقره، 111؛ نمل، 64)؛ «بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خویش را بیاورید»؛ **«هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ»** (قصص، 75؛ انبیاء، 24). خداوند وقتی موسی(ع) را مبعوث می­کند، برای قانع کردن مردم او را مجهز به سلاح دلیل و برهان می­کند: «**اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّکَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ**» (قصص، 32)؛ «دست خود را به گریبانت فرو ببر، بدون اینکه به عیب و نقصی (همچون بیماری برص مبتلا باشد) سفید و درخشان (بسان ماه تابان) بیرون می‌آید، و دستهایت را برای زدودن خوف و هراس به سوی خود (بیار و آنها را) جمع کن (و بر سینه‌ات بگذار، تا آرامش خویش را بازیابی). چرا که این دو (یعنی قلب عصا به اژدها، و ید بیضاء) دو دلیل قاطع و حجّت واضح پروردگارت برای فرعون و اطرافیان او است. بی‌گمان آنان گروهی هستند که گناهکار (و خارج از فرمان پروردگار) می‌باشند».**1-3. حق­مداری و راست­جویی**در *قرآن* به رعایت قسط و عدل و ظلم نکردن بارها اشاره شده است، رعایت قسط و عدل در گفتگو همان حق طلبی و جستجوی حقیقت است و اهل کفر کسانی معرفی می­شوند که به وسیله باطل می­خواهند حق را بپوشانند: **«وَیُجَادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آَیَاتِی وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا**» (کهف، 56)؛ «همواره کافران بیهوده به جدال می‌پردازند تا با جدال حق را (از میدان به در کنند و آن را) از میان ببرند. آنان آیات (قرآنی) مرا و چیزی را که از آن بیم داده شده‌اند (که مکافات دنیوی و اخروی است، به باد) استهزا می‌گیرند». خداوند خود به حق حکم می­کند: **«وَاللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ**» (غافر، 20)؛ «و خدا قضاوت به حق می­کند»؛ **«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ**»­ (نحل، 90)؛ «خدا به عدل حکم می­کند». حق­مداری مستلزم دوری از امیال نفسانی: «**فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى**» (نساء، 135)؛ «از پی هوس نروید» و همچنین پایبندی به صدق و راستی است: «**وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَانًا نَصِیرًا**» (اسراء، 80)؛ «بگو: پروردگارا! مرا صادقانه (به هر کاری) وارد کن، و صادقانه (از آن) بیرون آور، (و چنان کن که خطّ اصلی من در آغاز و انجام همه‌چیز، راستی و درستی باشد)، و از جانب خود قدرتی به من عطا فرما که (در امر حکومت بر دوستان و اظهار حجّت در برابر دشمنان، برایم) یار و مددکار باشد».**1-4. پرهیز از ظن و گمان**بحث منطقی و علمی نمی­تواند بر مبنای ظن و گمان و حدث انجام شود. از مقدمات درست می­توان به نتیجه درست رسید. نباید در بحث علمی به اموری تکیه کرد که قطعی نیست و در مورد درستی آنها شک وجود دارد. نسبت ناصحیح در امور مشکوک خود نوعی بهتان و افترا محسوب می­شود؛ زیرا حقیقت آن اثبات نشده است و قضاوت براساس آن اشتباه است. هر خبر و سخن و مطلبی را نمی­توان پذیرفت باید قبل از آن تحقیق کرد: **«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ» (**حجرات، 6)؛ «ای کسانیکه ایمان آورده­اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و بعد از آنچه کرده­اید پشیمان شوید»؛ برخی از امور ظنی گناه محسوب می­شوند**: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ**» (حجرات، 12)؛ «ای کسانی که ایمان آورده­اید، از بسیاری از گمانها پرهیز کنید که پاره­ای از گمانها گناه است»؛ ظن و گمان محتاج به یقین و حقیقت هستند: «**وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» (**نجم، 28)**؛ «**و ایشان را به این کار معرفتی نیست. جز گمان خود را پیروی نمی­کنند، و در واقع، گمان در رسیدن به حق هیچ سودی ندارد»؛ **«وَمَا یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ» (**یونس، 36)**؛ «**بیشتر مشرکان (در معتقدات خود) جز از شکّ و گمان پیروی نمی‌کنند (و جز به دنبال اوهام و خرافات نمی‌روند). شکّ و گمان هم اصلاً انسان را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد (و ظنّ جای یقین را پر نمی‌کند و سودمند نمی‌افتد). بی­گمان خداوند آگاه از چیزهایی است که انجام می‌دهند»؛ **«وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**» (اسراء، 36)؛ «از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضای دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد». *قرآن* در سوره کهف به مسئله مهمی اشاره کرده است. در داستان اصحاب کهف در مورد اصحاب کهف و سگ آنها، بعد از ذکر سه عدد در مورد تعداد آنها گفته می­شود که تعداد آنها را خدا می­داند؛ یعنی اصل پند گرفتن از پیام داستان است، نه تعداد آنها که جای ظن و گمان است و یقینی نیست. پس باید در چنین اموری که جزئیات تاریخی آن نامشخص است، از قضاوت خودداری کرد و آن را به خدا واگذار کرد: «**سَیَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَیَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَیْبِ وَیَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا یَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِیلٌ فَلَا تُمَارِ فِیهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (**کهف، 22)؛ «‏(معاصران پیغمبر درباره تعداد نفرات اصحاب کهف به مجادله می‌پردازند و گروهی) خواهند گفت: آنان سه نفرند که چهارمین ایشان سگشان بود، و (گروهی) خواهند گفت: آنان پنج نفرند که ششمین ایشان سگشان بود؛ همه اینها سخنان بدون دلیل است. و (گروهی) خواهند گفت: آنان هفت نفرند که هشتمین ایشان سگشان بود (و اینان از روی علم و آگاهی برگرفته از وحی، سخن نخواهند گفت). بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر (از هرکسی است). جز گروه کمی تعدادشان را نمی‌داند. بنابراین درباره اصحاب کهف جز مجادله روشن (و آرام با دیگران) پیش مگیر (چرا که مسئله چندان مهمّی نیست و ارزش دردسر را ندارد) و پیرامون آنان دیگر از هیچ­کس مپرس (زیرا وحی الهی تو را بس است)».**1-5. شجاعت**شجاعت چه در پذیرش حقیقت و چه در بیان آن لازم است. در راه حق باید فقط از خدا ترسید نه از غیر او: **«فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النَّاسَ کَخَشْیَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْیَةً» (**نساء، 77)؛ «گروهی از آنان از مردم ترسیدند مانند ترسی از خدا یا ترسی سخت­تر»؛ و نباید از ملامتها ترسید: «**وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ» (**مائده، 54)؛ «و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی­ترسند. این فضل خداست، آن را به هرکس بخواهد می­دهد»؛ **«الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلَا یَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَکَفَى بِاللَّهِ حَسِیبًا»**‏ (احزاب، 39)؛ «(پیغمبران پیشین، یعنی آن) کسانی که (برنامه‌ها و) رسالتهای خدا را (به مردم) می‌رساندند، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند، و همین بس که خدا حسابگر (زحمات و پاداش دهنده اعمال آنان) باشد»؛ همان­طور که خداوند از گفتن حق شرم ندارد: «**النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ وَاللَّهُ لَا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ» (**احزاب، 53)؛ «امّا او شرم می‌کرد (چون میزبان بود آن را به شما تذکّر دهد)، ولی خدا از بیان حق شرم نمی‌کند»؛ ساحران مصری با شجاعت در مقابل فرعون به موسی(ع) ایمان آوردند و مرگ در راه حق را پذیرفتند و رستگار شدند: **«قَالُوا لَن نُّؤْثِرَکَ عَلَى مَا جَاءنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالَّذِی فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِی هَذِهِ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا»‏** (طه، 72)؛ «(جادوگران پاسخ دادند و) گفتند: ما هرگز تو را بر دلایل و براهین روشنی که برایمان آمده است، و بر پروردگاری که ما را آفریده است برنمی‌گزینیم و مقدّم نمی‌داریم، پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی، صادر کن (و آنچه می‌خواهی بکن، که باکی نیست. امّا بدان) تو تنها می‌توانی در زندگی این جهان فرمان بدهی (و قدرت فرماندهی تو از دایره این دنیا فراتر نمی‌رود)».**1-6. استماع سخن** برای فهمیدن دیدگاه و طرز فکر دیگران ابتدا باید به طور کامل آنها را شنید، بعد می­توان دانست که نظر آنها چیست، درست یا غلط است. باید آمادگی شنیدن سخنان مختلف را داشت و از میان بیانات مختلف سخن درست را انتخاب کرد: **«فَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِکَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (**زمر، 17و18)؛ **«**بشارت باد بر آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند**».** ابن ابی­حاتم در بیان سبب نزول این آیه از زید بن اسلم روایت کرده است که این آیه درباره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز «لا إله إلا الله» می­گفتند و به توحید خداوند معترف بودند؛ آنها عبارت بودند از: عمرو بن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی. ویژگی بیان شده در این آیه شامل تمام مؤمنانی است که واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می­شوند و اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن (شوکانی و ...، 1389ش، ج5، ص238). حق و رشد مطلوب بندگان خداست، و به همین جهت هر چه را بشنوند به آن گوش می­دهند و این طور نیست که متابعت هوای نفس کنند و هر سخنی را به صرف شنیدن بدون تفکر و تدبّر رد کنند (طباطبایی، 1385ش، ج17، ص380).**2. اخلاق گفتگو در قرآن**اخلاق گفتگو شامل دایره وسیعی از امور اخلاقی است که در هنگام گفتگو باید رعایت شود تا سبب ناراحتی و نزاع نشود. رعایت اخلاق موجب حفظ گفتگو در دایره منطقی، دوستانه و ملایم می­شود.**2-1. اخلاص و رعایت تقوای الهی**تقوا همچون روحی در کالبد سخن است. در هنگام بحث باید خداوند را حاضر و ناظر بر جمع خود دید و دانست که ناظر به همه رفتار و کلام ماست: «**أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَى**» (علق، 14)؛ «آیا او ندانسته است که خداوند (همه احوال او را می‌پاید، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟»‏ و تقوای الهی پیشه کرد: **«وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى**» (طه، 132)؛ «**إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ**» (حجرات، 13)؛ «گرامی­ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست»؛ و در نهایت بازگشت همه چیز به سوی اوست: «**وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ**» (حج، 76)؛ «بازگشت همه امور به سوی خداست»؛ و هدف خود را خالص کنند از هواهای نفسانی دور شوند: **«أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ»** (نساء، 146)؛ «و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند»؛ **«إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»** (حجر، 40)؛ «مگر بندگان خالص تو از میان آنها». در نتیجه گفتمان آنها خالصانه خواهد شد و به دور از هواهای نفسانی، خودنمایی و تظاهر در آن از بین می­رود؛ زیرا ریاکاری و خودنمایی متضاد اخلاص است و بسیار ناپسند است**: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاس»** (بقره، 264)؛ «همانند کسی که دارایی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می­کند»؛ **«وَالَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ»** (نساء، 38)؛ **«الَّذِینَ هُمْ یُرَاءُونَ»** (ماعون، 6)؛ «همان کسانی که ریا و خودنمایی می‌کنند»؛ ریا یکی از نشانه­های نفاق است: **«**إ**ِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا کُسَالَى یُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِیلًا»** (نساء، 142)؛ «بی­گمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است‌؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند»؛ و در صورت داشتن اخلاص، از سوی خداوند مورد هدایت قرار می­گیرند: **«وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»** (عنکبوت، 69)؛ «کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است (و کسانی که خدا در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند)‏». جهاد بر سه قسم است: جهاد با دشمن ظاهری، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. معنای «**جَاهَدُوا فِینَا**» این است که جهادشان همواره در راه ماست و «**لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا**» در اینجا خدای تعالی برای خود سبیلهایی نشان می­دهد و راهها هرچه باشد بالأخره به درگاه او منتهی می­شود؛ برای این «راه» را راه می­گویند که به سوی صاحب راه منتهی می­شود و آن صاحب راه منظور اصلی از راه است. پس راههای خدا عبارت است از طریقهایی که آدمی را به او نزدیک و به سوی او هدایت می­کند، و وقتی خود جهاد در راه خدا هدایت باشد، قهراً هدایت به سوی سبل، هدایت روی هدایت خواهد بود و آن وقت آیه شریفه با آیه «**والّذین اهتَدوا زادَهُم هُدی**» (محمد، 17) منطبق می­شود (طباطبایی، 1385ش، ج16، ص228).**2-2. رعایت کرامت و ادب**ادب قرآنی مستلزم رعایت برخی نکات و دوری از برخی امور است. خداوند در *قرآن* نوع انسان را، سوای از نوع عقیده، رنگ پوست و جنسیت تکریم فرموده است: **«وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آَدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلًا»** (اسراء، 70)؛ «ما آدمیزادگان را (با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم». معنای تکریم با تفضیل فرق پیدا می­کند، چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست، بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی و کرامتی بشود، به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل از دیگران برتری یابد، در حالی که او با دیگران در اصل آن عطیه شرکت دارد. این آیه ناظر به کمال انسانی از حیث وجود مادی است، و تکریم و تفضیلش در مقایسه با سایر موجودات مادی است (طباطبایی، 1385ش، ج13، ص219). خداوند انسان را بزرگوار فرموده است با استعدادهایی که در فطرت او به ودیعت نهاده است، و با این استعدادها او را سزاوار خلافت در زمین کرده است (قطب، 1387ش، ج4، ص385). هنگام خلقت بشر از روح خود در او دمید، این روح بزرگ و نفخه و نور الهی شایسته احترام است: **«فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ»** (حجر، 29)؛ «پس چون او را درست کردم و از روح خویش در او دمیدم، سجده کنان برای او به خاک بیفتند»؛ این کرامت در هنگام بحث و گفتگو باید رعایت شود و هیچ­کدام از طرفین حق پایمال کردن آن را ندارند. ادب حکم می­کند از کارهایی نسبت به دیگران مانند تمسخر و دادن لقب زشت به همدیگر پرهیز کرد: **«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ یَکُونُوا خَیْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ یَکُنَّ خَیْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمَانِ وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»** (حجرات، 11)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزا کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزا کنند؛ زیرا چه‌بسا آنان از اینان خوب­تر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیب­جویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیب­جویی کردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خرده‌گیریها، و ملقب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند)»؛ حتی تمسخر و دشنام به اعتقادات مشرکان و بتهای آنها که آشکارا در ضدّیت با حقیقت توحید است، منع شده است: **«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ»** (انعام، 108)؛ «(ای مؤمنان!) به معبودها و بتهایی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند»؛ «عدو» به معنای تجاوز و ضد التیام است که این یکی از ادبهای دینی را خاطر نشان می­سازد که با رعایت آن احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده و دستخوش امانت و ناسزا و سخریه نمی­شود، چون این معنا غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده با کسانی که به حریم مقدسات او تجاوز کنند، مقابله می­کند (طباطبایی، 1385ش، ج7، ص434). در داستان حضرت ابراهیم(ع) در *قرآن*، که ایشان دست به انهدام بتها می­زند؛ هدف ایشان با توجه به آیات فوق، نه توهین و تمسخر بلکه پند دهی به مشرکان بود، تا به این نکته فکر کنند، اجسامی را که می­پرستند هیچ حرکت و قدرتی ندارند. در هیچ کجای آیات فوق نکته­ای مبنی بر تمسخر دیده نمی­شود. و هدف آن آگاه کردن است نه اهانت کردن: **«وَتَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنَامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ»** (انبیاء، 57)؛ «‏(آن­گاه ابراهیم آهسته) گفت: به خدا سوگند! من نسبت به بتانتان قطعاً چاره‌اندیشی می‌کنم (و نقشه‌ای برای نابودیشان خواهم کشید) وقتی که پشت بکنید و بروید (و برای مراسم عید بیرون شهر روید و از آنها دور شوید)»؛ **«فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا کَبِیرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَیْهِ یَرْجِعُونَ»** (انبیاء، 58)؛ «(وقتی که روز عید فرا رسید و مردمان برای انجام مراسم خاصّ آن بیرون شهر رفتند، ابراهیم به سوی بتها رفت) و همه آنها را قطعه‌قطعه کرد، مگر بت بزرگشان را، تا به پیش آن بیایند (و از آن چگونگی حادثه و علّت چنین کاری را بپرسند، و بدیشان پاسخ ندهد و بطلان بت‌پرستی برایشان روشن شود)»؛ **«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآَلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِینَ»** (انبیاء، 59)؛ «(هنگامی که به بتخانه برگشتند و چنین وضعی را دیدند، فریاد زدند و) گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است‌؟ (هر کسی این کار را کرده باشد) او از جمله ستمگران است (و باید کیفر خود را ببیند)»؛ **«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى یَذْکُرُهُمْ یُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِیمُ»** (انبیاء، 60)؛ «‏(برخی) گفتند: جوانی از (مخالفت با) بتها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گویند»**؛ «قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْیُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ»** ‏(انبیاء، 61)؛ «(بزرگان قوم) گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا (دادگاهی شود و آگاهان) گواهی دهند»؛ **«قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآَلِهَتِنَا یَا إِبْرَاهِیمُ»** (انبیاء، 62)؛ «گفتند: آیا تو ای ابراهیم ! این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای‌؟»؛‏ **«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ»** (انبیاء، 63)؛ «(ابراهیم گفت: چرا از من بازخواست می‌کنید؟ آثار و ابزار جرم بر بت بزرگ هویدا و همراه است) شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد! (مگر نه این است که تبر بر گُرده او است و تنها وی برجای است و شما آن را می‌پرستید و حل مشکلات و رفع بلاها را از آن و از دیگر بتان می‌خواهید؟) پس از آنها مسئله را بپرسید اگر می‌توانند صحبت کنند. (چرا که خدا باید قادر بر هر چیزی باشد)»؛ **«فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّکُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»** (انبیاء، 64)؛ «آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما (بت‌پرستان) ستمگرید (که چیزهای ناتوان و ضعیفی را می‌پرستید)»؛ **«ثُمَّ نُکِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ یَنْطِقُونَ»** (انبیاء، 65)؛ «(این بیداری روحانی بر اثر این طوفان روانی، دقایقی بیشتر طول نکشید و) سپس آنان چرخشی زدند و عقب‌گرد کردند (و گفتند:) تو که می­دانستی اینها سخن نمی‌گویند». در چند آیه *قرآن* در نقل داستان انبیا به این نکته ظریف برمی­خوریم که از خطابهای بسیار صمیمانه همچون سلام استفاده می­کنند، سلام یکی از نامهای خداوند است: **«هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ»** (حشر، 23)؛ «اوست خدایی که جز او معبودی نیست. همان فرمانروای پاک سلامت»؛ درود و سلام فرستادن بر مخاطب: **«وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآَیَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ»** (انعام، 54)؛ «و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، بگو: درود بر شما»؛ **«السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى»** (طه، 47)؛ «و بر هرکس که از هدایت پیروی کند درود باد»؛ حتی در مقابل بی­ایمانان: **«قَالَ سَلَامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کَانَ بِی حَفِیًّا»** (مریم، 47)؛ «گفت: درود بر تو باد، به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم، زیرا او همواره نسبت به من پرمهر بوده است»؛ یا در مقابل جاهلان: **«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»** (فرقان، 63)؛ «و چون نادانان آنها را خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ دهند»؛ و در آیه­ای دیگر سفارش به پاسخ شایسته­تر به درود دیگران شده است: **«وَإِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»** (نساء، 86)؛ «هرگاه شما را درودی دادند (اعم از سلام کردن و دعا نمودن و احترام گزاردن) به گونه زیباتر و بهتر از آن یا (دست­کم) همانند آن، آن را پاسخ گویید»؛ یا در چند آیه خطاب شیرین میان پدر و فرزند روایت شده است: **«یَا أَبَتِ»** (یوسف، 4؛ مریم، 42و43؛ صافات، 102)؛ **«یَا بُنَیَّ»** (لقمان، 13، 16و17؛ صافات، 102)؛ **«قَالَ یَا بُنَیَّ» (**یوسف، 5و67). پس خوش زبانی در گفتگو مهم است.**2-3. تواضع و پرهیز از تکبر**تکبر از صفات خداوند است و برای او زیبنده است: **«هُوَ اللَّهُ الَّذِی ... الْمُتَکَبِّرُ»** (حشر، 23)، ولی برای بندگان خدا زشت و ناپسند است.در نقل داستان ابلیس به منیّت و تکبر او اشاره شده و علت سقوط او تکبر بوده است: **«فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَى وَاسْتَکْبَرَ»** (بقره، 34)؛ «پس سجده کردند به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید»؛ همچنین در آیات: اعراف: 12و13؛ حجر، 33؛ اسراء، 61؛ ص، 74، اشاره به این موضوع شده است. بارها خداوند فرموده است که متکبران را دوست ندارد و تکبر را مذمت فرموده است: **«إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ»** (نحل، 23)؛ **«فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَکَبِّرِینَ»** (نحل، 29)؛ «و حقاً که چه بد است جایگاه متکبران»؛ **«إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»** (لقمان، 18)؛ «که خدا خودپسند لاف­زن را دوست نمی­دارد»؛ **«فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَکَبِّرِینَ»** (غافر، 76؛ زمر، 72)؛ **«أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَکَبِّرِینَ» (**زمر، 60)؛ «آیا جای سرکشان در جهنم نیست»؛ **«وَقَالَ مُوسَى إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ»** (غافر، 27)؛ «موسی (خطاب به فرعون و فرعونیان) گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از دست هر متکبّری که به روز حساب و کتاب (قیامت) ایمان نداشته باشد»؛ **«کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ»** (غافر، 35)؛ «این­گونه خداوند بر هر دلی که خود بزرگ‌بین و زورگو باشد، مهر می‌نهد (و حسّ تشخیص را از آن می‌گیرد)». خداوند توصیه به دوری از تکبر می­کند: **«دَابَّةٍ وَالْمَلَائِکَةُ وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ»** (نحل، 49)؛ «جنبندگان و فرشتگان برای خدا تکبر نمی­ورزند»؛ و به تواضع که در مقابل تکبر است، سفارش کرده است، به خصوص در مقابل مؤمنان: **«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»** (فرقان، 63)؛ «بندگان خدای رحمان کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام برمی­دارند»؛ **«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا» (**لقمان، 18)؛ «از مردم رخ بر متاب، و در زمین خرامان راه مرو»؛ تکبر در هنگام بحث سبب ایجاد کدورت و دشمنی و احساس ناخوشایند در طرف دیگر گفتگو می­شود. در هنگام بحث تکبر سبب تغییر چهره بحث علمی به بحث غیرعلمی می­شود؛ زیرا شخص متکبر زمینه پذیرش سخنان مخالف را ندارد و از موضع برتر به دیگران می­نگرد، اما تواضع و فروتنی در هنگام بحث سبب نزدیکی قلوب می­شود. لازم به ذکر است عزت نفس و اعتماد به نفس تضادی با تکبر ندارند و عزت نفس و اعتماد به نفس، مفید و لازم هستند.**2-4. صبر و گذشت**از نظر معنایی صبر در برابر جَزَع قرار دارد و آن صفت کسانی است که در برابر آنچه برایشان رخ می­دهد بردباری ندارند و فوراً دستخوش اضطراب و هیجان­زدگی می­شوند (ایزوتسو، 1388ش، ص208). راغب اصفهانی در تعریف صبر می­گوید: «خودداری در تنگنا و گرفتاری. صبر یعنی نگهداری نفس بنابر آنچه مقتضای شرع و عقل است یا نگهداری نفس از آنچه عقل و شرع مقتضی حفظ از آن است. اگر نگاهداری نفس برای مصیبتی باشد آن را تنها صبر می­نامند» (راغب اصفهانی، 1416ق، ص474) و متضاد آن بی­تابی است (ابن منظور، 1408ق، ج‏4، ص438). طریحی نیز می­گوید: «نگاهداشتن نفس از آشکار نمودن بی­تابی ... و صبر یک مرتبه با عن استعمال می­شود همان­گونه که در معاصی به کار می­رود و یک مرتبه با علی استعمال می­شود همان­گونه که در طاعات به کار می­رود» (طریحی، 1414ق، ج1، ص448). مصطفوی نیز در این باره می­گوید: «همانا اصل واحد در این ماده حفظ نفس از اضطراب و بی­تابی با سکون و طمأنینه است ...» (مصطفوی، 1416ق، ج6، صص182-184). از جمله مشتقات کلمه صبر «اصطبار» است که قرشی درباره آن می­گوید: «خویشتن را وادار کردن به صبر است» (قرشی، 1384ش، ج3، ص106. جهت اطلاعات بیشتر درباره واژه صبر در قرآن ر.ک: میرحسینی و ...، 1390ش، صص591و592). صبر به صورت یک جنبه واقعی از ایمان واقعی به خدا است. صبر آن جنبه خاص از ایمان است که هنگام قرار گرفتن در شرایط و اوضاع و احوال نامساعد، بروز و ظهور می­کند (ایزوتسو، 1388ش، ص212)؛ و در حقیقت در زمان مواجهه با مشکلات از نشانه­های فرد مسلمان است. در موقعیتها و شرایط مصیبت آمیز صبر به معنای اصلاح شرایط است، بنابراین صبر نباید با منفعل بودن یا جبری مسلک بودن اشتباه شود. واژه صبر بیش از 100 بار در *قرآن* آمده است. البته صبر کردن به این معنی نیست که مسلمان در طلب سختی یا مصیبت است. بلکه به این معنی است که در زمان بروز سختی و دشواری صبر پیشه می­کند. صبر به عنوان نیرومندترین ابزار برای نزدیکی به خداوند و نیز رشد و تزکیه روح است. سختیهایی که در طول عمر انسان با آنها مواجه می­شود و *قرآن* به آنها اشاره می­کند از این دیدگاه به معنی نزدیک شدن به خدا تلقی می­شوند (احمد و ...، 1384ش، صص36-41). موارد زیادی در *قرآن* سفارش به صبر است: «**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ**» (آل عمران، 200)؛ **وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ**» (نحل، 127)؛ «**وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ**» (بلد، 17)؛ «**وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْر**» (عصر، 3)؛ «**فَاصْبِرْ عَلَى مَا یَقُولُونَ**» (طه، 130). صبر یعقوب(ع) در حزن و فراق فرزندش یوسف(ع) شایان توجه است: «**قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیلٌ**» (یوسف، 18و83). تأکید بر عفو و گذشت: **«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ»** (مائده، 13)؛ **«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّه**ِ**»** (شورى، 40)؛ **«أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ عَفُوًّا قَدِیرًا»** (نساء، 149)؛ **«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»** (بقره، 109)؛ **«خُذِ الْعَفْوَ»** (اعراف، 199)؛ **«فَاعْفُ عَنْهُمْ»** (آل عمران، 159)؛ و خشم خود را کنترل می­کنند: **«وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ» (**آل عمران، 134)؛ «خشم خود را فرو می­خورند، و از مردم گذشت می­کنند»؛ **«وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ»** (شورى، 37)؛ «و چون به خشم درمی­آیند درمی­گذرند»؛ و از جاهلان و اعمال لغو بیهوده روی گردانند: **«وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا»** (فرقان، 72)؛ «و چون بر لغو بگذرند با بزرگوارانه می­گذرند»؛ **«ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ» (**مؤمنون، 96)؛ «بدی را به شیوه­ای نیکو دفع کن»؛ حتی مؤدبانه به آنها سلام خطاب می­کنند: **«فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ»** (زخرف، 89)؛ «پس از آنان روی بگردان و بگو: بدرود».**2-5. آرامش و نرم­خویی**آرامش و سخن پسندیده در *قرآن* بسیار سفارش شده است؛ زیرا اولاً نشانه ادب است و ثانیاً سبب دوستی و محبت طرف مقابل می­شود. آرامش و نرمی در کلام و رفتار مهم است، از صفات پیامبر اسلام(ص) بوده است: **«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ»** (آل عمران، 159) «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی. و اگر درشت­خوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند». کلمه «فظ» به معنای جفاکار بی­رحم است و غلیظ بودن قلب کنایه از نداشتن رقت و رأفت است و کلمه انفضاص که مصدر فعل انفضوا است متفرق شدن است (طباطبایی، 1385ش، ج4، ص86). خداوند بلند و بد سخن گفتن را دوست ندارد: **«لایُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ»** (نساء، 148). خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد: **«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»** (بقره، 83)؛ «و با مردم خوش سخن بگویید»؛ **«وَقُلْ لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِینًا»** (اسراء، 53)؛ «(ای پیغمبر!) به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین (و نیکوترین سخنها) باشد. چرا که اهریمن (به وسیله سخنهای زشت و ناشیرین) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بی‌گمان اهریمن (از دیرباز) دشمن آشکار انسان بوده است (و پیوسته در صدد برآمده تا آتش جنگ را با افروزینه وسوسه شعله‌ور سازد)»؛ خداوند متعال هنگامی که موسی(ع) و هارون(ع) را نزد فرعون طغیانگر می­فرستد سفارش به نرم­گویی می­فرماید، شاید کارگر افتد، سخن نرم و شیرین و خوش کلام بودن بخشی از ادب است: **«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَى»** (طه، 44)؛ «سپس به نرمی با او (درباره ایمان) سخن بگویید، شاید (غفلت خود و عظمت خدا را) یاد کند و (از عاقبت کفر و طغیان خویش و عذاب دوزخ) بهراسد»؛ و بلند سخن گفتن حتی در نماز منع شده است؛ زیرا نوعی بی­ادبی است. در هنگام گفتگو هم رعایت آن لازم است: **«لاتَجْهَرْ بِصَلَاتِکَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلًا»** (اسراء، 110)؛ «(ای پیغمبر هنگامی که به نماز ایستادی) نمازت را بلند یا آهسته مخوان، و بلکه میان آن دو راهی پیش گیر (که میانه‌روی و اعتدال است)»؛ زیرا خداوند از سخن با صدای بلند بیزار است؛ لقمان(ع) در نصیحت فرزند خود، صدای بلند را به صدای حمار تشبیه می­کند و دستور به کنترل آن می­دهد: **«وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»** (لقمان، 19)؛ «و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزن) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است».**2-6. پرهیز از تهمت**تهمت، سخنی غیر واقعی است که حقیقت ندارد و قابل اثبات نیست. در هنگام گفتگو نباید به طرف مقابل تهمت زد و نسبت دروغ به وی داد: **«هَلْ أُنَبِّئُکُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّیَاطِینُ»** (شعراء، 221)؛ «آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می­آیند»؛ **«تَنَزَّلُ عَلَى کُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ»** (شعراء، 222).**2-7. الگوگیری از سیره پیامبر در بحث**پیامبر اسلام الگوی کاملی است در تمام جهات برای مسلمانان. به خاطر امر رسالت که بر دوش پیامبر بود گفتگوهای بسیاری با گروههای مختلف مردم برای دعوت به اسلام داشته­اند. توجه به این منطق بحث ایشان بسیار مهم و راهگشاست. و رمز گسترش سریع اسلام به اندازه فراوانی مرتبط با سیره گفتگوی ایشان بوده است. خداوند در *قرآن* کریم پیامبر اسلام را به عنوان الگوی مناسب مسلمانان معرفی کرده است: **«لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (**احزاب، 21)؛ «به راستی در پیامبر خدا الگوی حسنه­ای قرار داده­ایم»؛ و در جای دیگری فرموده است: آنچه را به پیامبر داده­ایم بگیرید و آنچه را برای او نهی کردیم رها کنید: **«وَمَا آَتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»** (حشر، 7)؛ «و آنچه را فرستاده به شما داده بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید؛ یا در موقعیتهای مختلف در مجموع  18 بار امر به اطاعت از ایشان فرموده است با عبارت **«اطیعوا»**، از سوی دیگر ایشان را دارای اخلاق عظیم معرفی می­کند: **«وَإِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِیمٍ»** (قلم، 4)؛ «تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی»؛ و به نرم­خویی ایشان که از رحمت الهی است و اثر آن در جذب دیگران اشاره می­کند: **«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ»** (آل عمران، 159)؛ «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان (که سر از خطّ فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشت­خوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند». پس بر همه مسلمانان الگوگیری از این حسن خلق و اخلاق رحمانی ایشان، به خصوص در گفتگوی میان خود واجب است. سیره نبوی در تمام امور ذخیره ارزشمندی است، به خصوص در مباحثه؛ زیرا 23 سال نبوت پیامبر اسلام همراه با گفتگو و مجادله برای دعوت به اسلام بوده است در نتیجه الگوی مباحثه کردن ایشان دارای اهمیت است.**3. مدارا****3-1. پرهیز از تعصب و کنترل خشم**تعصب از ریشه عَصَب است. العَصَب به معنی پیوندهای مفاصل است (راغب اصفهانی، 1416ق، ص568). تعصب به معنای آن است که شخص نسبت به چیزی واکنشهای عاطفی و احساسی به دور از هرگونه معیار عقلانی و عقلایی داشته باشد. در حقیقت احساسی قوی و شدید و عاطفی است که برگرفته از وابستگی شدید به امری می­باشد. تعصب از عصبّیة است و عصبّیة خصلتی است که شخص را به کمک و حمایت بی­چون و چرا از خانواده و خویشان، چه ظالم باشند و چه مظلوم، وادار می­سازد. تعصّب و عصبیّة همان حمایت و دفاع است (ابن منظور، 1408ق، ج۹، ص۲۳۳). در *قرآن* کلمه تعصب ذکر نشده است، اما کلمه هم­ریشه آن یعنی عُصبة ذکر شده است؛ یعنی گروهی به هم پیوسته و یاور یکدیگر: «**إِذْ قَالُوا لَیُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِینَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ**» (یوسف، 8). عصبیت قومی و وابستگی قبیله­ای بر کردار و رفتار عرب جاهلی سلطه داشته است و آنها بی­چون و چرا حکم و فرمان قبیله را چه بد و چه خوب قاطعانه اطاعت می­کرده­اند. این احساس، احساسی تند و سرکش و وحشتناک است (ایزوتسو، 1388ش، صص108و109). هرچند واژه تعصب در *قرآن* ذکر نگردیده ولی مترادف آن یعنی حمیة به کار رفته است. **«**حمیّة**»** از ماده حمی به معنی شدت حرارت و علاقه و تعصب در دفاع و حمایت کردن در حالت عصبانیت و برانگیختگی از نفس خود، کسی یا گروهی یا عقیده­ای یا چیزی و یا حمایت از افراد خود در جنگ است (ابن منظور، 1408ق، ج3، ص349). مصطفوی حمیّة را شدت حرارت و علاقه و تعصب در دفاع از نفس خود با برانگیختگی می­داند: «إ**ذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ»** (فتح، 26). پس آنها فخر و تکبر زیادی داشتند و در مقابل این حالت، آنچه که از ظالمان در آخرت دیده می­شود: «**مُهطِعینَ مُقنعی رُئُوسِهِم لایَرتَدُّ إلیهم طَرفُهُم**» (ابراهیم، 43) است (مصطفوی، 1416ق، ج1، ص289). راغب در تعریف حمیّة می­گوید: قوه خشم و غضبی که طغیان می­کند (راغب اصفهانی، 1416ق، ص258). قرشی می­گوید: حمیت یعنی خودداری، امتناع و غیرت. چون کسی اهل غضب و امتناع باشد، گویند حمیت ناپسند دارد. بنابراین حمیّة از خشم سرچشمه می­گیرد (قرشی، 1384ش، ج1، ص186). همچنین حمیّة را به معنی أنفة یعنی تکبر و نخوت نیز گفته­اند (مخلوف، 1384ق، ص387). حمیت که به معنی تعصب است برای دفاع از آنچه هرکس باید از آن دفاع کند، یک بار در *قرآن* درست به همین معنی و به صورت ترکیب شده حمیة الجاهلیة آمده است؛ یعنی آن حمیت که از مشخصات جاهلیت است. خود اندیشه تسلیم شدن به قدرتی برتر و فرمان چنین تسلیمی را پذیرفتن به نظر ایشان تحقیر و توهین بود. آنان به این معنی خاص جاهل بودند (ایزوتسو، 1373ش، صص259و271). یعنی مبارزه تصوری میان دو اصل ناسازگار با یکدیگر است: جاهلیت از یک سو، و اسلام از سوی دیگر، یعنی از یک سو غرور و تکبر و گستاخی، و از سوی دیگر فروتنی و طاعت، نسبت به یک چیز یعنی الله (همان، ص262). «**إذ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ»** یعنی حمیت، به صورت ثابت و راسخ در قلبهایشان قرار داشت (حقی بروسوی، 1405ق، ج9، ص49). تعصب کورکورانه­ای بود، که ایشان را بر آن می­داشت در برابر پیغمبر خدا بایستند. خداوند تعصب را در درونهایشان بدین شکل جاهلی قرار داد، بدان خاطر که می­دانسته است در درونهایشان دوری از حق و گریز از حق وجود دارد، ولی خدا مؤمنان را از همچون تعصبی محفوظ فرموده است و آرامش و پرهیزکاری را جایگزین آن کرده است (قطب، 1387ش، ج5، ص927). در این آیه در مقابل حمیة از سکینه الهی یاد گردیده است. سکینه، آرامش قلب و اطمینان خاطر است (قرشی، 1384ش، ج3، ص283). یعنی در برابر  تعصب که برآمده از خشم و بر انگیختگی است نیاز به آرامش و تقوی و پایداری و ثبات در دین است. در مقابل خودستایی و تعصب جاهلیت که مشرکان را فرا گرفت خدا آرامش و اطمینان را بر قلب پیامبر و مؤمنان نازل کرد، به گونه­ای که مانند مشرکان تعصب جاهلیت آنان را فرا نگیرد (صابونی، 1383ش، ج4، ص122). گفته شده است: حمیة جاهلیة یا حمیة ناشی شده از جاهلیت؛ زیرا بدون حجت و در غیر موضع آن است (آلوسی، 1398ق، ج9، ص116). به گفته فخررازی حمیت خود صفتی مذموم است و اضافه شدن آن به جاهلیت بر قبح آن افزوده است. برای حمیت در قبح درجه­ای است که همراه آن قبیح­ترین قبایح مانند اضافه شدن به جاهلیت اعتبار پیدا نمی­کند (فخررازی، 1411ق، ج14، صص88و89). در مورد حمیة الجاهلیة گفته شده است: عصبیت آنها نسبت به بتهایشان و تکبر آنها از عبادت کردن غیر آنها حمیت جاهلیت بود؛ زیرا بدون حجت و در غیر موضع آن و فقط به دلیل تعصب بود (ابوحیان اندلسی، 1413ق، ج8، ص98). اصولاً تعصب امری منفی است و با راست قامتی در ایمان و عقیده و به اصطلاح *قرآن* استقامت بر ایمان فرق دارد. شایسته فرد مسلمان صبر و استقامت و ایمان و پایداری بر ارزشهای اسلامی است: **«إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»** (فصلت، 30)؛ «کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند»؛ نه خشونت و کم تحملی و عمل جاهلانه و از روی کوته فکری. همان­طور که در قسمت صبر و گذشت آمد، خداوند سفارش به کنترل خشم می­کند. اصولاً می­توان گفت تعصب در فرهنگ قرآنی جایی ندارد و مانع مدارا و همزیستی اسلامی است.**3-2. مدارا و عقل جمعی**در *قرآن* به طور مشخص دوبار به پیامبر اسلام دستور داده شده است که از  فکر و نظر دیگران بهره برد: **«وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَیْنَهُمْ**» (شورى، 38)؛ «و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است»؛ **«وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ**» (آل عمران، 159)؛ «در کار با آنها مشورت کن»؛ جلسات شورایی و مشورت گرفتن از دیگران علاوه بر بهره­مند شدن از نظرات خوب دیگران و نتیجه­گیری دقیق­تر و کامل­تر در مسئله مزبور، متضمن مسئله مهم­تری است و آن پرورش فرهنگ صبر، مدارا و شنیدن سخنان مختلف و حتی مخالف یکدیگر در جمع است؛ این خود پیام مهمی است که از دل این دو آیه مستفاد می­شود و لازمه تشکیل شورا مطرح شدن سخنان گوناگون است و از میان سخنان گوناگون می­توان به جمع بندی صحیحی رسید.**3-3. مدارا و اخوت**آیاتی از *قرآن* به ایجاد صلح و دوستی بین مؤمنان تأکید می­کند: **«وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّى تَفِیءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»** (حجرات، 9)؛‏ «‏هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت به کار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد».‏ از منظر قرآنی ایجاد نزدیکی بین قلوب مؤمنان امر مهمی محسوب می­شود، و نباید فراموش کنند که برادر دینی یکدیگر هستند: **«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» (**حجرات، 10)؛ «فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود». در آیه دیگری خداوند امر می­کند که سخنی گفته نشود که شیطان به وسیله آن بین مسلمانان اختلاف اندازد و روابط بین آنها را تیره کند: «**وَقُلْ لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِینًا**» (اسراء، 53)؛ «‏(ای پیغمبر !) به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین (و نیکوترین سخنها) باشد. چرا که اهریمن (به وسیله سخنهای زشت و ناشیرین) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بی‌گمان اهریمن (از دیرباز) دشمن آشکار انسان بوده است (و پیوسته در صدد برآمده تا آتش جنگ را با افروزینه وسوسه شعله‌ور سازد)». این آیه و آیه بعدی به صورت آشکار وجود دشمنی در قلوب برادران ایمانی نسبت به هم را رد می­کند: «**وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِینَ**» (حجر، 47)؛ «و کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند»؛ و حتی این امر دعا و خواست آنها از خداوند است: «**وَالَّذِینَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِینَ آَمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ**» (حشر، 10)؛ «کسانی که پس از مهاجران و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی». در این آیات اشاره به انس و نرمی قلوب می­شود: **«وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»** (توبه، 60)؛ **«وَیُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ»** (توبه، 15)؛ **«إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ»** (آل عمران، 103)؛ «بدان­گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آنها را به هم) پیوند داد». در چند آیه دیگر با عبارت «**واعتصموا**» وسیله اعتصام و تمسک را معرفی کرده است و همه مسلمانان را دعوت به گرد آمدن حول آن نقطه مشترک فرا می­خواند: **«وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ»** (نساء، 146؛ حج، 78)؛ **«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (**آل عمران، 103)؛ «همگی به رشته (ناگسستنی *قرآن*) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید»؛ در این آیه: «**فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْکَافِرِینَ» (**مائده، 54)؛ **«**خداوند جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند**»،** أذلة جمع ذلیل و أعزة جمع عزیز است، «**أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ**» کنایه است از شدّت تواضعشان در برابرمؤمنان. تواضعی که حکایت از تعظیم خدا ولی آنان داشته باشد، خدایی که ایشان نیز اولیای اویند و جمله «**أَعِزَّةٍ عَلَى الْکَافِرِینَ**» کنایه است از اینکه این اولیای خدا خود را بزرگ­تر از آن می­دانند که اعتنایی به عزت کاذب کفار کنند، کفاری که اعتنایی به امر دین ندارند (طباطبایی، 1385ش، ج5)؛ مؤمن نسبت به مؤمن رام و آرام است بر مؤمن سخت­گیری نمی­کند، ساده و نرم­خو است. این خاری و پستی نیست، بلکه برادری و اخوتی است که موانع را از میان برمی­دارد و دلها را به دلها گره می­زند. عزت­مندی در مقابل کافران از روی بالا بردن نفس نیست، بلکه برای بزرگداشت عقیده و بالا بردن پرچمی است که حاصل یقین کامل است به اینکه آنچه مؤمنان با خود دارند خیر است و دیگران هم مطیع این خیر شوند. کسی که عشق خداوند مردمان را به دل دارد، از سرزنش مردمان هراسی و بیمی ندارد. تنها کسی از سرزنش مردمان به هراس می­افتد که معیارها و مقیاسها و احکام خود را از هوی و هوسهای مردمان بطلبد و از آنها یاری بگیرد، اما کسی که به میزان خدا مراجعه کند، قدرت و عزت خود را از خدا می­گیرد، گوش نمی­دهد که مردمان چه می­گویند (قطب، 1387ش، ج2، ص482). صفت کسانی که خداوند آنها را دوست دارد و آنها هم خداوند را دوست دارند، نرمی در مقابل مؤمنان و سختی در مقابل کفار است. مدارا به کمک برادری و اخوت بین مؤمنان انجام شدنی است.**3-4. مدارا در توجه به مشترکات**خداوند در *قرآن* حتی نسبت به اهل کتاب سفارش به توجه به امور مهم مشترک کرده است: **«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آَمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَأُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُکُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»** (عنکبوت، 46)؛ «با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرم­تر و آرام­تر و به قبول نزدیک­تر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسّل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدّت و حدّت در مقابله با آنان بلامانع است). بگویید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم (که *قرآن* و *تورات* و *انجیل* است). معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمان­بردار او هستیم»؛ و اهل کتاب را فراخوانید به آنچه بینتان مشترک است و دعوت به یکتاپرستی کنید: **«و قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئًا وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»** (آل عمران، 64)؛ «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن دادگرانه­ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می­رانیم، بیایید بدان عمل کنیم، و آن) اینکه جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدایی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگویید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم»؛ پس وقتی توجه به مشترکات دربار اهل کتاب صادق است به طریق اولی درباره مسلمانان هم جاری است. از سوی دیگر برخی آیات، همه ما را دعوت به چنگ اندازی و تمسک حول نقطه مشترک می­کنند: **«وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا**ْ**»**. توجه به مشترکات و اصول یکسان سبب ایجاد مدارای اسلامی می­شود.**نتیجه**گفتگو در *قرآن* بر زیربنای برادری و اخوت اسلامی و ایمانی است، مسلمانان برادر دینی یکدیگر هستند و در نتیجه بر هم حق برادری دارند و رعایت آن لازم است. این حقوق که اغلب در بخش اخلاق مطرح می­شود شامل موارد بسیاری است، باید توجه به مشترکات اصلی به جای اختلافات جزئی کرد؛ اشتراکات محور گفتگو می­باشد نه اختلافات؛ این مسئله حتی در *قرآن* در مورد اهل کتاب مطرح شده است؛ و نقش اخلاق و حسن خلق در آن ضروری و حیاتی است. اخلاق در دین اسلام زیربنا و حوزه وسیعی را شامل می­شود، همچون رعایت اخلاص و تقوی، دوری از تکبر، حفظ کرامت انسانی دیگران و رعایت ادب، تحمل و صبر، آرامش و نرم­خویی و ... . در کنار آنها اصول علمی گفتگو کردن هم رعایت می­شود مانند: ارائه شاهد و دلیل، حق طلبی، پرهیز از ظن و گمان و شنیدن نظرات دیگران. رسیدن به حقیقت با روش درست زبانی و فکری است. *قرآن* از سویی دیگر به رعایت آداب و سنتهای نبوی دعوت می­کند، که این آداب در موضوع گفتگو پربار و فراوان و دقیق است و خود منبع عظیمی است. *قرآن* مکرر دعوت به اطاعت و الگوگیری از رفتار پیامبر اسلام می­نماید. نکات مهم منش ایشان در بحث و مناظره با دیگران، حتی با مخالفان سرسخت و گروه مشرکان زمانشان برجسته و بزرگوارانه است و ذخیره ارزنده­ای است. مدارا از دیدگاه *قرآن* را در مواردی چون: پرهیز از تعصب و کنترل خشم، عقل جمعی، اخوت و توجه به مشترکات می­توان ملاحظه کرد. مدارا در پرتو دوری از تعصب و خشونت میسّر می­شود. *قرآن* به پیامبر دستور به استفاده از نظرات دیگران در شوری، و مشورت گرفتن از آنها داده است و این برای عادت دادن امت او به انجام بحث و گفتگو و مدارا و تحمل عقاید یکدیگر بوده است و الگویی برای پیروان اوست. رعایت اخوت ایمانی و اجتماع بر اعتقادات مشترک بخش دیگری از مدارای اسلامی است. ایجاد فرهنگ گفتگوی صحیح و در کنار آن آموزش مدارا و همزیستی اسلامی بستر مناسبی در کاهش اختلافات و نزاعهای فرق و مذاهب اسلامی است. |
| **مراجع** |
|

|  |
| --- |
| 1.*قرآن کریم*، ترجمه مصطفی خرم دل.2.*قرآن کریم*، ترجمه محمدمهدی فولادوند.3. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، چاپ اول، 1408ق/ 1998م.4. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحیط*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1413ق/ 1993م.5. احمد، بشیر؛ خان، ف.ا؛ و لود، پاتریک، *روان درمانی در روان شناسی اسلامی*، ترجمه لیدا وحیدی مطلق، پیوند نو، 1384ش.6. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شهاب­الدین محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دارالفکر، 1398ق/ 1978م.7. ایزوتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، 1373ش.8. همو، *مفاهیم اخلاقی ـ دینی در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره­ای، انتشارات فرزان، چاپ اول، 1388ش.9. حقی بروسوی، اسماعیل، *روح البیان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، 1405ق/ 1985م.10. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیه، چاپ اول، 1416ق/ 1996م.11. شوکانی؛ ابن کثیر؛ و زحیلی، وهبه، *انوار القرآن*، ترجمه و ترتیب: عبدالرئوف مخلص، انتشارات شیخ الاسلام، چاپ پنجم، 1389ش.12. صابونی، محمدعلی، *صفوة التفاسیر*، ترجمه محمد طاهر حسنی، تهران، نشر احسان، چاپ اول، 1383ش.13. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ بیست و یکم، 1385ش.14. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین و مطلع النیرین*، قم، مؤسسه البعثه، چاپ اول، 1414ق.15. فخررازی، محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1411ق/ 1990م.16. قرشی، سید علی­اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم، 1384ش.17. قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، ترجمه مصطفی خرم دل، تهران، نشر احسان، چاپ دوم، 1387ش.18. مخلوف، حسنین محمد، *کلمات القرآن تفسیر و بیان*، مصر، شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده، چاپ ششم، 1384ق/ 1965م.19. مصطفوی تبریزی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1416ق.20. میرحسینی، سید محمد؛ قاسمی­حامد، مرتضی؛ و شاورانی، مسعود، «استقامت و پایداری در *قرآن*»؛ نشریه ادبیات پایداری، سال دوم، شماره سوم و چهارم، پاییز 1389ش و بهار 1390ش. |

 |